



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و دوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ترجیع شماره بیستم دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه

فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه

-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

«ساقی» منظور خداوند است. «نگران» در این جا به معنای مضطرب بودن نیست بلکه قید حالت بوده و به معنای در حال نگرستین است.

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه:

همه ما انسان ها جام خالی در دست گرفته و در حال نگریستن به ساقی ازل یعنی خداوند و زندگی هستیم که

شراب عشق و شادی و آرامش خود را در آن بریزد.

فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه:

همه ما از غصه ها و نگرانی های من ذهنی بر حسب بد و خوب کردن و کم و زیاد شدن همانیدگی ها آسوده هستیم.

نکته ۱:

مولانا در این غزل می‌خواهد خصوصیات مهمی را از انسان بیان کند که همه ما انسان‌ها در آن خصوصیات مشترک هستیم و فرقی با هم نداریم اما من ذهنی بین انسان‌ها فرق می‌گذارد.

نکته ۲:

جامی که مولانا در بیت اول از آن حرف می‌زند جامی است که باید خالی باشد تا زندگی بتواند آن را از شراب خود پر کند. یعنی انسان نباید جام شرابش را از چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها پر کند، سپس از خداوند انتظار دریافت برکات زندگی عقل، هدایت، قدرت و حس امنیت داشته باشد. مرکز او باید عدم شده باشد تا خاصیت‌های زندگی و شادی بی‌سبب را بتواند تجربه کند.

نکته ۳:

مولانا در این بیت یک حقیقتی را بیان می‌کند و آن این است که درست است عده‌ای از انسان‌ها با من ذهنی به جهان نگاه می‌کنند و جامشان را با زهر همانیدگی‌ها پر می‌کنند ولی باز بدون این که خودشان بدانند در نهایت نگاهشان به ساقی و خداوند است. منتها این همانیدگی‌ها مانند یک پرده یا عینک است که بین آن‌ها به‌عنوان هشیاری از یک طرف و خداوند از طرف دیگر قرار گرفته و باعث شده این حقیقت را متوجه نشوند.

نکته ۴:

با خواندن مولانا غلط بودن دید به وسیله من ذهنی به ما نشان داده می شود و به تدریج که ما این غلط بودن دیدمان را کشف می کنیم، به این موضوع هشیار می شویم که واقعاً این من ذهنی نیستیم. از همانیدگی ها نمی شود زندگی گرفت و فقط باید آن ها را بیندازیم. حرف هایی که مولانا می زند درست است، ما غلط فکر می کردیم. هرچه بیشتر جلو می رویم و ابعاد و جنبه های مختلف من ذهنی را می شناسیم، من ذهنی گیر و چسبندگی اش را به ما کمتر می کند. هرچه بیشتر از آن رهایی پیدا می کنیم، هشیاری حضور و هشیاری ناظر در ما بالا می رود. کم کم می شناسیم که کجاها به وسیله من ذهنی اشتباه می بینیم و آن اشتباه را تصحیح می کنیم. من ذهنی دیگر نمی تواند شما را متقاعد کند و بگوید «من تو هستم و تو من هستی» کشش آن ضعیف می شود. یک جایی آن قدر هشیاری حضور در شما زیاد می شود که به صورت ناظر متوجه می شوید این ذهن چه می کند، کجاها غلط کار می کند و چرا فکر و عملش به ضرر شماست.

این معلّم که خرد بود بشد ما طفلان
 یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم
 -تخته زدن: پنبه زدن، بیرون کردن پنبه از تخم، حلاجی کردن پنبه، باز کردن گره پنبه

این معلّم که خرد بود بشد ما طفلان:
 این معلمی که نامش عقل من ذهنی بود، رفت و ما مانند طفلان ذهنمان ساده شد و دیگر صاحب آن عقل جزوی
 مسئله‌ساز و پیچیده نیستیم.

یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه:
 بنابراین همه ما از فرط جنون و دیوانگی، و مست شدن از شراب زندگی، پنبه من ذهنی یکدیگر را می‌زنیم. با
 فضاگشایی کمک می‌کنیم تا کلاف سردرگمی را که من ذهنی برای ما می‌سازد باز کنیم. به طوری که رفتار من‌های
 ذهنی را با عدم واکنش و صفر کردن مقاومت، بی‌اعتبار می‌کنیم.

نکته ۱:

دلیل آن که عقل من ذهنی در ما از بین نمی‌رود این است که ما مرتب با واکنش نشان دادن به یکدیگر عقل من ذهنی را در طرف مقابل معتبر و تأیید می‌کنیم. وقتی شما خشمگین می‌شوید، می‌ترسید، نگران می‌شوید من هم فوراً خشم و ترس و نگرانی را در رفتارم منعکس می‌کنم. پس تلویحاً به شما اعلام می‌کنم که این رفتارها و هیجانات پسندیده، مطلوب و انسانی است. درواقع این‌گونه از معلم ذهنی خود تبعیت می‌کنیم و من ذهنی به بقای خود ادامه می‌دهد.

نکته ۲:

حال اگر شما خشمگین شوید اما من فضا را باز کنم و از شما تقلید نکنم، درحقیقت به شما اعلام می‌کنم این حالت شما حالت مطلوبی نیست و پس از مدتی شما آرام می‌شوید. اگر هردوی ما فضاگشا باشیم و خشمگین نشویم از نگاه من ذهنی دیوانه و مجنونیم، پنبه من ذهنی را می‌زنیم و نمی‌گذاریم برایمان درد و مسئله جدید بسازد.

نکته ۳:

از خودتان سوال کنید چرا این عقل من ذهنی من زایل نمی‌شود؟ برای این که ابیات مولانا را نمی‌خوانید که دیدتان، سبک زندگی تان و عقلتان را تغییر دهید. اگر بعد از خواندن و معنی کردن این ابیات درست همان کارها و فکرهای اشتباهی را بکنید که قبلاً می‌کردید، من ذهنی همان نفوذ را روی شما دارد که قبلاً داشت. ما باید تغییرمان را به‌طور عینی و عملی ببینیم.

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت
 چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

«پا برهنه گریختن» کنایه از باسرعت و شتابان از جایی فرار کردن است. «خرد» در این جا اشاره به عقل من ذهنی دارد. «دوش» منظور لحظه پیش است.

پا برهنه خرد از مجلس ما دوش گریخت:
 لحظه پیش که فضا را گشودم عقل من ذهنی باشتاب و عجله بسیار از سر من گریخت.

چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه:
 زیرا در این فضاگشایی آگاه شدم که همه ما انسان‌ها از حد و حدود توهمات و افکار ساخته شده به وسیله من ذهنی فراتر هستیم.

نکته ۱:

فکر اصولاً دو منشأ دارد: یا از طرف زندگی در این لحظه می‌آید و خلاق است و یا فکری ست که براساس دید همانیدگی‌ها تولید می‌شود. هردوی این فکرها کهنه می‌شوند و ما به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا بسیار فراتر و بیرون از محدوده این فکرها هستیم.

نکته ۲:

هر سه بیت ابتدای غزل راجع به عقل من‌ذهنی صحبت می‌کند. از نظر مولانا و زندگی، این عقل قابل شناسایی و دورانداختنی است. همین عقلی که امروز بر جهان حکومت می‌کند، شما را در بدبختی انداخته، بدن شما را خراب کرده، اجازه نمی‌دهد شب‌ها راحت به خواب روید، شما را نگران و مضطرب کرده، احساس گناه به شما می‌دهد و شما را ملامت می‌کند. عقلی که می‌گوید مسئولیت هیچ‌چیز را نپذیرد. همه اتفاقات و مسائل زندگی تو تقصیر خدا و دیگران است. تو مجبوری به این وضع ادامه دهی و تو تغییر نخواهی کرد. عقل زندگی به ما می‌گوید اگر حس بدبختی می‌کنی تو خودت با انتخاب خودت به این جا رسیده‌ای.

میرِ مجلسِ تویی و ما همه در تیرِ توایم
بندِ آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم
-تیر: تیره، طایفه
-بند: بسته، اسیر
-غمزه: اشاراتِ معشوق

میرِ مجلسِ تویی:
ای خداوند، امیرِ مجلسِ جهانِ خودِ تو هستی و ما انسان‌ها و همه مخلوقات در مجلسِ تو نشستہ‌ایم.

ما همه در تیرِ توایم:
همه ما در یدِ قدرتِ تو هستیم و طبقِ مشیت و انتخابِ تو زندگی می‌کنیم.

بندِ آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه:
اگر فضا را باز کنیم متوجه می‌شویم اسیرِ اشاراتِ عشقی تو، و منتظرِ عقل و اراده و خواستِ تو هستیم. یعنی با عقلِ من‌ذهنی و سبب‌سازیِ آن کار نمی‌کنیم، برای تو تعیینِ تکلیفِ نکرده و تو را امتحان نمی‌کنیم. آماده‌ایم که همانیدگی‌های ما را با تیر و کمانِ قضایِ خود بزنی. تا هر زمان که یک همانیدگی را هدفِ گرفتی آن را شناسایی کرده و خودمان را از شرِّ آن خلاص کنیم.

زهره در مجلسِ مه‌مان به می از کار ببرد
 ورنه کژرو ز چه رو چون سرطانییم همه؟
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم
 -سرطان: برجِ سرطان که شبیه خرنجنگ تصور شده‌است.

«زهره» خداوند شادی است.

زهره در مجلسِ مه‌مان به می از کار ببرد:
 خداوند در مجلسِ شادی زندگی با شراب عشق و خردورزی، شراب فضای گشوده‌شده، ما را از کار من‌ذهنی
 انداخت. یعنی دیگر عمله و فرمانبردار من‌ذهنی نیستیم. بلکه زیر قدرت و مشیت خداوند زندگی می‌کنیم و او هر
 لحظه می‌خواهد به ما کمک کند.

ورنه کژرو ز چه رو چون سرطانییم همه؟:
 به همین دلیل مانند خرنجنگ کژرو شده‌ایم، یعنی از دید من‌ذهنی مست هستیم، راه را کج می‌رویم و گوش به
 فرمان او نیستیم.

نکته ۱:

این بیت به ما می گوید که ما مهمان خداوند هستیم. کسی که در این مهمانی کار می کند زهره خداوند شادی است. شرابی به ما می دهد که شادی خالص است. بنابراین تغییر کردن و عوض شدن ما با شادی صورت می گیرد نه با غصه خوردن، عزا گرفتن، و ناله و شکایت و جنگ.

نکته ۲:

مست شدن و تلوتلو خوردن ما با شراب و آهنگ زندگی از نظر من ذهنی قابل قبول نیست. اما از نظر زندگی مطابق خرد کل عمل می کنیم.

چشمِ آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود
تا ندانیم که اندر همدانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم
-طرفه: شگفت، زیبا

«بغداد» که گرم است نماد فضای گشوده شده است. «همدان» نیز که هوای سردی دارد نماد همه چیزدانی ذهن است. «طرفه بغداد» اشاره به خداوند است.

چشمِ آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود:
چشمِ زیبای خداوند از ما عقل من ذهنی را دزدید؛ یعنی دیدن از طریق زندگی دید غلط من ذهنی را زایل کرد.

تا ندانیم که اندر همدانیم همه:
به طوری که اکنون نمی دانیم در فضای سرد همه چیزدانی ذهن هستیم.

نکته ۱:

کسی که پندار کمال دارد و فکر می کند همه چیز را می داند سرد است زیرا مقدار زیادی درد ایجاد کرده است.

نکته ۲:

وقتی انسان در مجلس مخلوقات، عاشق خداوند می شود، عقل من ذهنی اش را از دست می دهد و یادش می رود که در چه جای خطرناکی مثل ذهن همانیده و پردرد قرار دارد.

نکته ۳:

کسانی که من ذهنی دارند راجع به همه چیز می خواهند قضاوت کنند و چیزی بگویند. شما بگویید من همه چیز را نمی دانم. این کلمه زیبا و نجات بخش «نمی دانم» را باید یاد بگیرید.

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم
 همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم:
 خداوند گفت: همه همانیدگی‌های شما را غارت می‌کنم.

همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه:
 و ما حالا که از شراب زندگی مست شده‌ایم، آگاه هستیم، فضا باز می‌کنیم و در پاسخ به خداوند می‌گوییم: ای
 جان، ای خداوند، قضا و اراده تو را قبول می‌کنیم و با تو همکاری می‌کنیم. اکنون با چشم تو می‌بینیم. می‌دانیم
 عقل من ذهنی دیگر به درد ما نمی‌خورد و همانیدگی با چیزها و دردها موجب مسائل و دردهای زیادی برای ما
 خواهد شد.

نکته ۱:

وقتی به خواست زندگی برای انداختن همانیدگی‌هایمان تن می‌دهیم، شادتر می‌شویم و خاصیت عقل، قدرت، حس امنیت و هدایت در ما بیشتر و بهتر می‌شود.

همچو غواص پی گوهر بی‌نام و نشان

غرق آن قَلْزَمِ بی‌نام و نشانیم همه

—مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

—قَلْزَم: دریا

«غواص» اشاره به ما انسان‌ها دارد. «گوهر بی‌نام و نشان» منظور گنج حضور و زنده شدن و یکی شدن با خداست. «قَلْزَمِ بی‌نام و نشان» نماد فضای یکتایی است. همه ما که فضا را باز می‌کنیم مانند غواصی در جست‌وجوی گوهر حضور و یکی شدن و زنده شدن با خدا غرق در دریای بی‌نام و نشان عشق و فضای گشوده‌شده هستیم. هر لحظه خود را بی‌نشان می‌کنیم و خداوند را در ذهن تجسم و جست‌وجو نمی‌کنیم. به دنبال چگونگی و نشان خداوند هم در ذهن نمی‌گردیم و فقط می‌خواهیم به او زنده شویم.

نکته ۱:

اگر شما مقاومت کنید و با یک تجسم ذهنی تلاش کنید بدانید که خداوند چیست، دریا چیست، حضور چیست، چگونه غواصی کنید، به چه وسیله‌ای به حضور برسید و چگونه به خداوند زنده شوید، خودتان را به‌عنوان من‌ذهنی نشان‌دار کرده و در ذهن گم شده‌اید.

نکته ۲:

از دید من‌ذهنی، خداوند، زندگی و عشق یک گوهر با نام و نشان است که مشخصات ظاهری و قابل توصیف و بیان دارد. من‌ذهنی دنبال یک خدای تعریف‌شده می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت با عقل من‌ذهنی نمی‌توان به حضور رسید.

وقتِ عشرت طرب‌انگیزتر از جامِ می‌ایم
 در صفِ رزم، چو شمشیر و سنانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم
 -عشرت: کامرانی، شادی
 -سنان: سرنیزه

«وقتِ عشرت» یعنی لحظه فضاگشایی که ساقی در جامِ ما می‌ریزد و ما شاد و مست زندگی هستیم. «رزم»
 یعنی محافظت خود از تأثیر بد قرین.

وقتِ عشرت طرب‌انگیزتر از جامِ می‌ایم:
 هنگام باز کردن فضای درون شادی‌بخش‌تر و طرب‌انگیزتر از هر جام شرابی هستیم.

در صف رزم، چو شمشیر و سنانیم همه:
این مرکز عدم و این فضای گشوده شده هم از جنس عشرت است و هم به وقت آن از جنس رزم. یعنی
هشیاری و این فضای باز شده در برابر هر قرینی که می خواهد روی آن اثر بد بگذارد، از خودش محافظت
می کند.

نکته ۱:

شما با مرکز عدم و فضای گشوده شده هم زندگی عالی، حس امنیت، عقل، هدایت، قدرت و شادی بی سبب
دارید و هم هنگام چالش های زندگی برنده تر از شمشیر هستید. زیرا من ذهنی خودتان و دیگران تلاش می کنند
شما را تحریک کنند و به جهان بکشند اما شما فضا را سخت باز می کنید تا زندگی هشیاری شما را حفظ کند.

نزد عشاق، بهاریم پُر از باغ و چمن
پیش هر منکرِ افسرده خزانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

«عشاق» کسانی هستند که روی خودشان کار می‌کنند و فضاگشا هستند. «منکر افسرده» اشاره به من‌ذهنی دردمند دارد.

نزد عشاق، بهاریم پُر از باغ و چمن:
در مجاورت و همنشینی با کسانی که فضاگشا هستند و به خدا زنده شده‌اند پُر از باغ و چمن، و طراوت و شادابی هستیم.

پیش هر منکرِ افسرده خزانیم همه:
اما هنگامی که قرین هر من‌ذهنی افسرده هستیم که زندگی را انکار و به درد ارتعاش می‌کند به مرکز ما حمله خواهد کرد و روی ما اثر بد می‌گذارد.

نکته ۱:

«منکر افسرده» در واقع منکر خداوند است. باورش این است این من ذهنی با عقل سطحی اش برایش کافی است. جنگ و ستیزه، خودنمایی، غرور، پندار کمال، درد، «می دانم» و ناموس را اصل می داند. اگر شما در ابتدای کار روی خودتان هستید، باید مواظب منکران افسرده باشید و اگر هم خیلی پیشرفته هستید، بدانید آن‌ها با شما مخالفت می کنند و به شما ضرر می زنند.

نکته ۲:

مولانا پیشنهاد می کند در جوار یک منکر افسرده بهتر است ما هم مثل او خزانی مان را به معرض نمایش بگذاریم و جان اصلی مان را پنهان کنیم.

می جهد شعله دیگر ز زبانه دل من
تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

می جهد شعله دیگر ز زبانه دل من:
آتش دل من فقط به دردها زنده نیست و از آن یک شعله دیگری به نام «شعله عشق» می جهد.

تا تو را وهم نیاید که زبانیم همه:
تا برای هیچ کسی این توهم پیش نیاید که باید تماماً حرف بزنی، درد ایجاد کنیم و عقل من ذهنی را به کار ببریم.

نکته ۱:

هیچ کس نباید این پندار را داشته باشد که انسان باید فقط حرف بزند و ذهنش را فعال کند، بلکه حقیقت این است که باید فضا را باز کند، یک شعله دیگری به نام «عشق» در مرکزش شعله ور شود. یعنی باید با خدا یکی شود تا زندگی حرف بزند، زندگی زندگی کند، زندگی شادی کند و وحدت را زندگی به ما نشان دهد.

نکته ۲:

هر لحظه من نباید به صورت یک باشنده ذهنی هیجانی بلند شوم، بلکه به صورت عشق هم باید برخیزم. «به صورت عشق برخاستن» یعنی وحدت ما با زندگی و با ریشه آن.

ساقیا باده بیاور که برانیم همه
که به جز عشق تو از خویش برانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره بیستم

ساقیا باده بیاور:
ای خداوند، جام در دست ما خالی است و به تو نگاه می‌کنیم. تو در جام خالی ما باده شادی و خرد و عشق بریز.

که برانیم همه که به جز عشق تو از خویش برانیم همه:
که همه ما متعهد و مصمم بر آن هستیم که غیر از عشق تو، همه چیز را یعنی تمام همانیدگی‌ها را از خودمان
برانیم.

نکته ۱:

حالا دیگر رو به جهان نداریم تا از زیاد شدن پولمان عشق بیشتر و باده بیشتری بگیریم. یا منتظر باشیم همسرمان ما را خوشبخت کند و به ما شراب زندگی بدهد؛ فرزند، مقام و سوادمان به ما اعتبار بدهند. چون تصمیم گرفته‌ایم همه این‌ها را که غیر از فضاگشایی و مرکز عدم هستند از خویش دور کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور، بخش اول (۱)

شب که جهان است پر از لولیان

زهره زند پرده سنگولیان

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

-لولیان: جمع لولی، کولی، سرودخوان کوچه

-سنگولیان: جمع سنگولی، شاداب، شوخ

در جهان صورت و جسم که مانند شب است و هشیاری در فرم به خواب رفته است، هزاران لولی و آوازه خوان وجود دارد، چرا که بنا به قانون «الست» همه چیز از جنس زندگی و شادی است. پس زهره، خداوند، آهنگ شادی و طرب را برای سنگولیان، کسانی که فضا را می گشایند، می نوازند تا جنس خود که آرامش، شادی، طرب و سرور است را در آنها به ارتعاش درآورد.

بیند مریخ که بزم است و عیش
 خنجر و شمشیر کند در میان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

هنگامی که نیروی همانیدگی و درد در جهان متوجه آهنگ شادی و طرب زندگی می‌شود، خنجر و شمشیر خود را با بالا آوردن هیجانات مخرب من‌ذهنی بیرون می‌کشد و اوضاع را با مانع‌سازی، مسئله‌سازی و دشمن‌بینی به هم می‌ریزد و خراب می‌کند. [اگر انسان براساس عقل شوم و نحس من‌ذهنی که بر پایه پندار کمال بنا شده‌است، عمل کند و جام وجودی‌اش از «می‌دانم» لبریز شود، دیگر به‌آسانی نمی‌تواند عقل من‌ذهنی‌اش را رها کرده و خرد خداوند را دریافت کند. حتی اشعار حضرت مولانا نیز بر او اثر نمی‌گذارد و نمی‌تواند تغییر کند.]

عَلَّتِي بَتَّرَ زِ پِنْدَارِ كَمَالِ
نَيْسَتْ اَنْدَرِ جَانِ تُو اِي ذُوْدَلَالِ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴
-ذُوْدَلَال: صَاحِبِ نَازِ وَ كَرَشْمِه

ای من ذهنی فریب کار که هم خود و هم دیگران را فریب می دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از این که خود را کامل می پنداری وجود ندارد.
[انسان من ذهنی پندار کمال دارد و براساس آن برای خود ناموس یا حیثیت و آبروی بدلی می سازد، به طوری که هیچ گاه نمی تواند اقرار کند که چیزی نمی داند و همیشه درد ایجاد می کند.]

در تگ جو هست سرگین ای فتی^۱
گرچه جو صافی نماید مر تو را
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹
-تگ: ژرفا، عمق، پایین
-فتی: جوان، جوانمرد

ای که در اصل و ذات خود جوانمرد هستی، در حال حاضر زیر جوی به ظاهر آرام فکرهایت، انبوهی از سرگین دردها و همانیدگی‌ها وجود دارد، اما به دلیل داشتن ناموس و پندار کمال قادر به شناسایی و دیدن آن‌ها نیستی. [کافی است شرایط و اتفاقات مطابق میل من ذهنی‌ات پیش نرود، آن‌گاه دردهای تهنشین شده مثل اضطراب، ترس، خشم، و حسادت از چاه ذهن بالا می‌آیند.]

کرده حق، ناموس را صد من حدید
 ای بسی بسته به بند ناپدید
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰
 -حدید: آهن

خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی که ناشی از پندار کمال است را همانند صد من آهن کرده که به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان‌ها بسته شده است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده، درد هشیاران بکشند و خودشان را کوچک کنند. در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.
 [اگر انسان هنگام بی‌مرادی، متوجه شود که با عقل من ذهنی اشتباه عمل کرده است و در نتیجه به «نمی‌دانم» خود اقرار کند تا ناموس و حیثیت بدلی ذهنش بشکند، در این صورت از بام بلند ناموس و پندار کمال پایین می‌آید و کارگاه خداوند می‌شود، یعنی زندگی روی او کار می‌کند.]

که درون سینه شرح داده‌ایم
شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان ما بی‌نهایت خود را در مرکز تو قرار داده‌ایم و به تو توانایی
فضاگشایی، سکوت‌شنوی و عدم‌بینی عطا کرده‌ایم.
[وقتی انسان در اتفاقات فضاگشایی می‌کند، منقبض نمی‌شود، مقاومت نمی‌کند، با عینک همانیدگی‌ها نمی‌بیند و
همواره به ساقی زندگی نگاه می‌کند، در این صورت خداوند جامش را از خرد و دانش خود پر می‌کند.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: سرور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

